خاطرات من از ارتشبد فردوست: اعلام بی طرفی ارتش در 22 بهمن 1357

سبحانی، علی اکبر

آقای مجید مهران(دیپلمات بازنشسته‏ی وزارت امور خارجه) در شماره‏ی 13 ماهنامه‏ی حافظ،با اشاره به مقاله‏ی آقای فربد (سرلشکر بازنشسته)در مورد نحوه‏ی امضای اعلامیه‏ی بی‏طرفی‏ ارتش در 22 بهمن 1357،از طریق مجله،خواسته‏اند کسانی که‏ حقایقی از این ماجرا می‏دانند،جهت روشن شدن موضوع،مطالبی که‏ خود فهرست‏وار اشاره کرده‏اند،به ماهنامه‏ی حافظ ارسال دارند.

من شخصا توسط مرحوم حسین فاطمی قمی(شوهر خواهرم)، با آقای بزرگمهر آشنا بودم و اغلب در جلساتی که آن دو باهم‏ داشتند،شرکت می‏کردم.آنان هر دو حقوقدان بودند و من هم‏ لیسانس حقوق اقتصاد بودم.امّا من ارتباطی با حسین خان فردوست‏ نداشتم،زیرا اصولا او آدم کم‏معاشرتی بود و از همه مهم‏تر وجه‏ اشتراکی هم در بین نبود،نه شغلی و نه مقامی و نه قرابت نزدیک.

آقای فردوست بیش‏ترین معاشرت را در فامیل با آقای‏ محمد علی افراشته مقدم و خواهرش توران خانم داشت و آقای‏ افراشته،دایی خانم این‏جانب می‏باشد.

من گاهی در مراسم فامیلی که همه حضور داشتند،با ارتشبد فردوست برخوردهایی داشته‏ام و هم‏چنین چندین مرتبه به مناسبت‏ شغل اداری(عضویت در هیأت حمایت از صنایع کشور)در اداره پیش‏ ایشان می‏رفتم و دستوراتی برای سهولت کار صادر می‏کردند.

آقای فردوست،خانه‏ی سازمانی داشت،ولی اکثرا در یکی از اتاق‏های منزل پدرش که اتاق هم روی گاراژ خانه قرار داشت، زندگی می‏کرد.امّا در اوایل انقلاب،بیش‏تر در منزل خواهرش،خانم‏ آقای افراشته می‏رفت که در مجاورت خانه‏ی این‏جانب در محمودیه‏ می‏باشد.

روز 22 بهمن 1357 بود که انقلاب پیروز شده بود و آقای‏ مهندس مهدی بازرگان که به موجب حکم مورخ 15/11/1357 مأمور تشکیل دولت موقت گردیده،به مقر نخست‏وزیری رفته و شروع به کار می‏نماید.در این موقع بود که آقای افراشته به من گفت: «آقای فردوست تا آخرین ساعات روز 22 بهمن در دفتر کار من‏ مانده بود تا یکی از درجه‏داران موفق بشود از درب پشت عمارت‏ ایشان را خارج نماید و قرار است به منزل ما بیاید،شما هم تشریف‏ بیاورید.»

در آن موقع من تنها زندگی می‏کردم،خانم و فرزندانم در خارج‏ بودند.آن شب ما سه نفر باهم صحبت می‏کردیم،ولی آقای‏ فردوست کاملا حواسش متوجه تلویزیون بود.یک مرتبه به من گفت: دارند تلویزیون را می‏گیرند،فورا رفقا را خبر کن که من به آقای دکتر نظام الدین جزائری تلفن کردم و ایشان به آقای احمد صدر حاج‏ سید جوادی(وزیر کشور دولت موقت)اطلاع دادند که بعد از مدت‏ کوتاهی مقامات مسؤول اسلحه و نفر ارسال داشته بودند و آقای‏ دکتر اسد اللّه مبشری(وزیر دادگستری حکومت موقت)در تلویزیون‏ ظاهر گردید و دولت موفق گردید از سقوط تلویزیون جلوگیری نماید.

شب دوم بود که آقای فردوست می‏گفت:حالا بایستی آقای‏ خمینی نطقی در تلویزیون بکنند که همان‏طور هم شد.فردوست،در موقع نطق سراپا گوش بود و اظهار رضایت می‏کرد.معلوم بود که از هر جهت با موفقیت انقلاب موافق می‏باشد.او با دولت آقای بازرگان‏ کاملا ارتباط داشت،به خصوص در انتخاب پست‏های نظامی با او مشورت‏هایی می‏شد.

من در اوایل فروردین 1358،شانس داشتم تا چند روزی با ایشان باشم و اکثر شب‏ها باهم صحبت‏های متفرق می‏کردیم.من‏ به ایشان گفتم:شما اطلاعات زیادی دارید و بهتر است از ایران‏ خارج شوید و به کشوری پناهنده شوید؛ممکن است برای شما خطری پیش آید.ایشان اظهار داشتند:من از ایران خارج نمی‏شوم و پناهنده هم نمی‏شوم.گفتم:چرا؟اظهار داشت:من هر کجا بروم، روس‏ها مرا خواهند کشت و اشرف پهلوی دشمن سرسخت من‏ می‏باشد.من گفتم که:علّت مخالفت اشرف را می‏دانم،امّا در مورد روس‏ها چرا؟